

گفت و گو با امید میرزایی، فیلم‌ساز جوان کرمانی

# فیلم‌نامه خوب بی‌مخاطب نمی‌ماند

• در ساخت فیلم کپی‌برداری نکردم

• اگر احساس نیاز باشد همه‌چیز در دسترس است



هادی خرسند

امید میرزایی، فیلم‌ساز جوان کرمانی متولد ۱۳۶۷ است که آخرین ساختارش یعنی فیلم ۱۲ دقیقه‌ای «چله‌نشین» در جشنواره «اروند» تندیس جشنواره و مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰ ریال جایزه بزرگ جشنواره را برای او به ارمغان آورد. فیلم امید میرزایی همچنین در بخش تصویربرداری زمینه‌ساز دریافت تندیس جشنواره و مبلغ ۲۵۰۰۰۰۰۰ برای سیدمحمدرضا سجادیان از رفسنجان شد.

چله نشین در ۲۹ ماه گذشته در تماشاخانه‌ی پارس کرمان نیز اکران و با حضور جمعی از علاقه‌مندان نقد و بررسی شد. آنچه در ادامه می‌خوانید گفت و گو با این فیلم‌ساز جوان کرمانی است.

## آقای میرزایی، لطفا درباره‌ی سابقه‌ی حرفه‌ای و فعالیت‌های سینمایی خودتان به ما بگویید؟

تحصیلات هنرستانی خودم را در رشته نمایش در هنرستان هنرهای زیبا گذراندم. تحصیلات دانشگاهی را در رشته کارگردانی سینما در دانشگاه آزاد پوشش داده‌ام. دوره‌ی ۴ ساله دانشگاه برای من دو دسته شد یکی سر کلاس‌ها بود که زبان فیلم می‌آموختم و دیگری کارگاه‌های دانشگاه و تمرین همان زبان فیلم‌ها در قالب تصویر و سر صحنه فیلم‌های در حال ساخت بود که همه حکم تمرین و آزمون و خطا برای من داشت. از همان دوران دانشگاه برنامه‌ریزی و دستیارکارگردانی را با کار در کنار احسان عیدی‌پور شروع کردم و در دو پروژه تله فیلم «تورست» و فیلم سینمایی «تنهای تنها» با هم همکاری کردم. در ادامه و پس از دوران تحصیل هم به عنوان برنامه‌ریز

## اولین هدف من این بود که روایت را برای بیننده جذاب کنم و با یک روایت ساده‌تر او را سرگرم کنم که تا پایان داستان با من بنشیند و نگاه من را در مورد مرگ ببیند

دستیار در چندین فیلم تلویزیونی و سینمایی کنار کارگردان‌های عمدتاً جوان که اغلب اولین فیلم بلند خود را می‌ساختند، حضور داشتم. اولین فیلم خودم را در سال ۱۳۸۷ ساختم. فیلم انیمیشنی از سرگذشت سینما که چندین جایزه از جشنواره‌های داخلی گرفت. اما اولین فیلم جدی من فیلم چله نشین است که سال ۱۳۹۶ ساختم و بعد از آن هم فیلم دیگری به نام کانتینر ۴۰۱. علاقه‌مندم از شما درباره‌ی انگیزه‌ی ساخت «چله نشین» بشنوم؟

من در دوران تحصیل، فیلم‌های زیادی ساختم که اگر قرار باشد آنها را هم در روزمه خودم بگذارم، به شدت یک فیلم‌ساز با تجربه به نظر می‌رسد اما واقعیت این است که آن فیلم‌ها برایم جنبه تمرینی داشتند و هیچگاه جایی آرایه نشده‌اند. در طول مدت این ۸ ساله که از ساخت اولین فیلم‌ها می‌گذشت، همیشه به این فکر می‌کردم که روزی بتوانم فیلمی بسازم که آن حاصل آن تجربه‌ها و تمرین‌ها کم‌کم حال من باشد. در این دوران مخاطب جشنواره‌های فیلم کوتاه ایران بخصوص فیلم

کوتاه تهران بودم و همیشه دیدن فیلم‌های بد که اکثر فیلم‌های آن دوران را شامل می‌شد، مرا به این فکر وامی داشت که فیلمی خوبی بسازم که نگاه خودم از مرگ را روایت کند. تا شاید از این طریق هم خودم، هم خانواده‌ام را آرام کنم. تصمیم گرفتم فیلمی بسازم که نگاه خودم از مرگ را روایت کند. تا شاید از این طریق هم خودم، هم خانواده‌ام را آرام کرده باشم.

فیلم شما را که دیدم، این سوال برام پیش آمد که چرا کارگردان تلاش کرده، سرگذشت کاراکتر اصلی را که فردی آسیب دیده و مازوخیست یا خودآزار است، با استفاده از جلوه‌های ویژه، درهم‌ریزی روایی یا استفاده از صحنه‌های نمادین، به سمت یک روایت سورئال ببرد؟ پاسخ‌تان چیست؟

با سورئال موافق نیستم، بهتر است بگویم رئالیسم جادویی، چون چله نشین مولفه‌های یک فیلم سورئال را ندارد. این فیلم، جوانی را روایت می‌کند که در بستر واقع‌گرایی، عناصر وهم و رویا و خیال او را در قالب رخدادهای خیالی کملاً طبیعی و واقعی جلوه می‌دهد. جوری که در طول داستان، بیننده آن اتفاق‌ها را می‌پذیرد. این رئالیسم جادویی است نه سورئال. درست است که در ادبیات نسبتاً دو مکتب سورئالیسم و رئالیسم جادویی به هم شباهت می‌دهند اما در فیلم به واسطه‌ی عینی بودن داستان، این دو از هم قابل تفکیک هستند. مگر

کوتاه تهران بودم و همیشه دیدن فیلم‌های بد که اکثر فیلم‌های آن دوران را شامل می‌شد، مرا به این فکر وامی داشت که فیلمی خوبی بسازم که نگاه خودم از مرگ را روایت کند. تا شاید از این طریق هم خودم، هم خانواده‌ام را آرام کنم. تصمیم گرفتم فیلمی بسازم که نگاه خودم از مرگ را روایت کند. تا شاید از این طریق هم خودم، هم خانواده‌ام را آرام کرده باشم.

فیلم شما را که دیدم، این سوال برام پیش آمد که چرا کارگردان تلاش کرده، سرگذشت کاراکتر اصلی را که فردی آسیب دیده و مازوخیست یا خودآزار است، با استفاده از جلوه‌های ویژه، درهم‌ریزی روایی یا استفاده از صحنه‌های نمادین، به سمت یک روایت سورئال ببرد؟ پاسخ‌تان چیست؟

با سورئال موافق نیستم، بهتر است بگویم رئالیسم جادویی، چون چله نشین مولفه‌های یک فیلم سورئال را ندارد. این فیلم، جوانی را روایت می‌کند که در بستر واقع‌گرایی، عناصر وهم و رویا و خیال او را در قالب رخدادهای خیالی کملاً طبیعی و واقعی جلوه می‌دهد. جوری که در طول داستان، بیننده آن اتفاق‌ها را می‌پذیرد. این رئالیسم جادویی است نه سورئال. درست است که در ادبیات نسبتاً دو مکتب سورئالیسم و رئالیسم جادویی به هم شباهت می‌دهند اما در فیلم به واسطه‌ی عینی بودن داستان، این دو از هم قابل تفکیک هستند. مگر

اینکه شما بخواهید بگویید در آن تماشاها و روایاها و خیال‌ها بزرگ‌نمایی شده که در آن صورت هم با شما موافق نیستم.

در خصوص درهم‌ریزی روایی هم باید بگویم که فیلم چله نشین به هیچ وجه ساختار یک فیلم ضد پیرنگ یا حتی خرده پیرنگ را ندارد، فیلم ساختاری شاه پیرنگ دارد که در روایت خود رجوع به گذشته می‌کند که همان روایا باشد. پس در واقع درهم‌ریزی روایی هم ندارد. اما اگر منظورتان آن رفت و برگشت‌های جوان به بیابان است، باید بگویم وقتی من ساختار داستان را پیش می‌برم، اولین هدف من این بود که یک روایت ساده‌تر او را سرگرم کنم که تا پایان داستان با من بنشیند و نگاه من را در مورد مرگ ببیند. پس توجه‌ام را به سانسینس حس دادم. در طول روایت اصلی فیلم که همان تقابل دختر و پسر است با رفت و برگشت مرد به بیابان و آن خون‌هایی که بر بدن دارد، اشاره به چیزی می‌کنم که قرار است در پایان بیننده با آن روبرو شود.

از خیلی از تماشاگران چله‌نشین (در تماشاخانه پارس) شنیدم که معتقد بودند فیلم‌نامه بیش از اندازه منطقی است و این پیچیدگی، افغان کننده نیست؟ دوست دارم نظر خودتان را بشنوم؟

کلا فیلم سازی کار بسیار سختی است. از همه سخت‌تر نوشتن یک فیلم‌نامه بدون عیب است. یقیناً من در روایت داستان اشتباهاتی داشتم. شاید باید برای فیلم کوتاه‌تر تلاش می‌کردم. اما در آن برهه اعتقاد من این بود که فیلم‌نامه فضایی به من بدهد که بتوانم آن تمرین‌های هشت ساله را در گوشه و کنار فیلم و در قالب حرفه‌ای‌تر اجرا کنم. تلاش خودم را می‌کنم در کار جدیدم با تجربه تر عمل کنم.

از نظر خودتان بخش‌های برجسته‌ی فیلم «چله نشین» کدام بخش‌های آن بوده است که باعث درخشش در جشنواره «اروند» شد؟ از دید من تمامی بخش‌های فیلم در خدمت اثر است. هیچ چیز از فیلم خارج نمی‌زند. بازی کردن در یک بیابان با ۲۷ درجه حرارت، کار ساده‌ای نیست. تمرکز در چنین شرایطی، حرفه‌ای ترین بازیگرها را هم دچار مشکل می‌کند. فیلمبرداری در یک مینی بوس تنگ، آن هم با کلون شمع و در آوردن فضای low key high contrast هم در تمام مراحل فیلم‌سازی کرمانی، امکانات محیط خودتان را برای جوانان علاقه‌مند به سینما

بیابانی که تماماً یاد است تجربه‌های بسیار می‌خواهد. تلاش برای رسیدن به یک کانستیت رنگی بدون هیچ خلوص رنگی و تحلیل فیلم‌نامه در قالب المان‌های صحنه و لباس نیاز در شناخت طراح از کار خودش دارد. تدوین فیلم برای رسیدن به نسخه‌ی نهایی صرفاً چیدمان پلان‌ها در کنار هم نیست، شناخت تدوینگر از روایت و فیلم‌نامه است که همه چیز را در قالب ریتمی درست کنار هم می‌نماید. صداگذاری کار، انقدر پیروسی پیچیده و پر زحمتی بود که تولید صدا و چینش صداها در ۳۰ لاین صدایی را فقط کسی می‌توانست انجام دهد که تجربه‌ی کافی داشته باشد. جلوه‌های ویژه آنچنان به کار چسبیده، که اگر به کسی نگویم کسی متوجه نمی‌شود. موسیقی فیلم هم تماماً در تقویت حس موثر است. با این همه خودتان بگویید کدام بخش درخشان‌تر است! یک صحنه در فیلم شما هست که یادآور سینمای آنجلوپولوس است! آیا به سینمای این کارگردان یونانی نظری داشته‌اید؟

به نظر من، امروزه صحبت در مورد امکانات و لوازم و فاکتورهایی از این قبیل، حرف این گروه‌ها نیست. اگر کسی احساس نیاز کند همه چیز را در دسترس می‌بیند. خدا کند کسی بتواند آن را برسد.

با یک نگاه کوچک به کسانی که فیلم ساخته‌اند، متوجه می‌شوید آنها کسانی هستند که خارج از کرمان در حال تحصیل در رشته‌های مختلف فیلم‌سازی هستند. آن‌ها فیلم‌سازی می‌خوانند، پس مثلاً مهندسی تاسیسات! نه احساس نیازشان ساخت فیلم است. و برای اولین بار می‌توان مدیرانی را در کرمان دید که سر جایشان نشستند، یقیناً کسی که از خود فیلم‌سازان است آنها را بهتر درک می‌کند. و این نکته مثلاً در مورد جناب آقای بلوچی در رفسنجان به شدت صدق می‌کند. حمایت چیزی است که در رفسنجان دیده می‌شود و در کرمان هرگز به آن نزدیک هم نمی‌شوند.

برای بهتر شدن شرایط فیلم‌سازی در استان چه پیشنهادی دارید؟

می‌ترسم پیشنهاد بدهم. اما اجازه بدهید بگویم: به نظر من اول در دانشگاه‌های سینمایی کرمان را گل بگیرند. در هیچ جای دنیا دانشگاه فیلم‌سازی وجود ندارد که بدون شرایط ورود، پذیرش داشته باشد. اما در ایران تا خزانه خالی می‌شود، رشته‌های پرطرفدار را در دانشگاه‌ها ایجاد می‌کنند و از مردم پول می‌گیرند. عده‌ی بسیاری هم با این دید که فیلم‌ساز می‌شوند، وارد این دانشگاه‌ها می‌شوند و نتیجه چه می‌شود؟ سرخورده‌ی برای یک جوان که نه سرمایه می‌بیند و نه کسب علمی. صرف اینکه دو کتاب خوانده‌ایم و یک مدرک گرفته‌ایم، نمی‌شود اسم خودمان را استاد بگذاریم. با آینده جوانان کرمانی بازی نکنید. اگر کسی می‌خواهد فیلم‌ساز شود راهش را پیدا می‌کند.

روز شنبه‌ی هفته‌ای که گذشت، هفته‌نامه «استقامت» چاپ نشد. نمی‌توانم بگویم که شماره‌ی جدید آن را روی دکه ندیدم. چون نسخه الکترونیکی‌اش را می‌خوانم همیشه. خود «استقامت‌ها» دلیل چاپ نشدن این شماره را گرانی کاغذ اعلام کردند. حالا که چه؟ مگر شما چه فرقی با ما و دیگر آحاد ملت می‌کنید؟ تخم مرغ گران شد، نخوردیم، نخوردیم، خب کاغذ گران شده، چاپ نکنید. این که دیگر اعلام عمومی نمی‌خواهد. عجز و لایه و ابوزیسیون بازی نمی‌خواهد. مگر ما تخم مرغ نخوردنمان را اعلام عمومی کردیم؟ خوب بود اگر ما هم می‌گفتیم که نخوردن تخم مرغ از سوی ما یک کنش اجتماعی است؟ حالا گیریم هم بوده، پس فروتنی که این همه می‌گویند جایش کجاست، اگر این جور جاها نباشند؟

اصلاً «استقامت» چاپ نشد، خب نشود، بین این همه غم و غصه‌ی شخصی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و عاطفی! حالا بیاییم و غصه‌ی چاپ نشدن یک شماره از یک نشریه محلی را هم بخوریم؟! راستش من که دیگر «غصه دلم» بر شده است! مگر «استقامت» چه گلی می‌زد به سر من یکی که چاپ نشدنش آن هم یک شماره برایم مهم باشد! اصلاً مگر چه می‌گفتند و چه می‌نوشتند در این نشریه؟ خدا بپارزد پدر دنیا‌ی مجازی را کلی اطلاعات می‌دهد به آدم، از شاخ آفریقا تا دل اروپا، فیلترش هم که بکنند، با یک کلیک روی وی بی آن دخل فیلترتنگ را می‌آوریم.

حالا هی بیایید و بگویید «استقامت» گزارش‌های انتقادی می‌داد و مسئولین را به چالش می‌کشید. آقا مگر گزارش انتقادی و به چالش کشیدن همان فحش و ناسزا دادن خودمان نیست؟ خب، ما خودمان مگر لال هستیم؟ اصلاً این که حاضریم در یک مسابقه‌ی فحش و ناسزا شرکت کنیم، من یک طرف، مرجان و رضا و اسما و رحیم و آقای لطیف کار (استغفرالله، نه آقای لطیف کار زیادی مودب هستند)، همان مرجان و رضا و اسما و رحیم در طرف دیگر، بی‌تیم کدام‌مان برنده می‌شویم. دقت کنید که تیم آنها چهار نفره است و من تنها هستم. و همه‌ی اینها از برکت فضای مجازی پیرامان است.

آن از کاغذ، این هم از گزارش‌های انتقادی و چالش و این جور مباحث بیهوده دیگر چه می‌کرد «استقامت» که حالا مثلاً یک شماره نبوده، آن «چیز» هم نبوده به قدر یک شماره؟! اهان لابد می‌خواهید بگویید ما در «استقامت» گزارش‌های محلی و بومی راجع به کل استان می‌خواندیم؟ از شهاده و سیرجان و رودبار گرفته تا زرنج و رفسنجان و کرمان و لاهور، یعنی فقط «استقامت‌ها» تخم دوزخه می‌کردند و از «بدیختی‌ها» می‌نوشتند؟ اصلاً می‌توانید انتقاد اصلی به این نشریه همین است. شما که عادت دارید به «سیاه نمایی»، همان بهتر که چاپ نشوید. لاقال به اندازه یک شماره و یک هفته از دست شما راحت هستیم و نفس می‌کشیم.

اصلاً پیشنهاد من به شما «استقامت‌ها» این است که خودتان داوطلبانه بیایید و هی چند شماره، چند شماره، چاپ نکنید. باور کنید پیشنهاد بدی نیست. کمی که انصاف داشته باشید، خودتان هم متوجه می‌شوید که شما «استقامت‌ها» خیرتان به کرمان نرسیده است. دقت کردید که درست از همین شنبه، دیگر «ریگان» نمی‌رود که زیر خاک دفن شود! پروژه‌های نیمه تمام عمرانی به ویژه در شهر کرمان، یکی پس از دیگری در حال افتتاح و بهره برداری هستند! اوضاع ادبی و هنری استان، گلستان است! همه‌ی مسئولین «به جای مناقشه بحث کارشناسی می‌کنند!» در هیچ موردی «فرصت سوزی» نمی‌شود! هیچ چیزی هم در «محاق» نیست! با آن تیرهایشان می‌ترسم در شماره بعدی شان - اگر چاپ شد- بوند سرخ فرخی بزنی بیچاره!

شرح این قصه شون از دو لب سوخته‌ام تا بسوزد دلت از پهر دل سوخته‌ام

خب این هم که از این بخش، حالا خدا و کیلی با این همه دلیل متقن و علمی و اساسی که آورد یکی به من بگوید که چرا باید خودمان را درگیر یک شماره چاپ نشدن «استقامت» کنیم؟

## برای سلامتی داریوش شایگان دعا کنیم؛ زنده بمان تا تفکر نفس بکشد

رضا شمس - داریوش شایگان که حوالی ساعت ۱۶ روز پنجشنبه ۵ بهمن در اتاق کارش در منزل، دچار سکنه مغزی شد. کماکان تحت مراقبت‌های ویژه پزشکی قرار دارد. او اکنون چند روز است که در یکی از بیمارستان‌های تهران بستری است و درحالیکه شرایط چندان مناسب و رضایت‌بخش ندارد، اما پزشکان معالج در پی احیای وضعیت او هستند.

برای او که از نسل متفکران آبرومند است، دعا می‌کنیم و امیدواریم او زنده بماند تا پیرامون ما از متفکر خالی‌تر نشود و تفکر نفس بکشد. با این آرزو بخش کوتاهی از آخرین مصاحبه‌ی مفصل داریوش شایگان با احمد غلامی که چند روز قبل در روزنامه شرق به چاپ رسید با هم مرور می‌کنیم.

شایگان در آنجا درباره‌ی زمان می‌گوید: «رسالتی در زمان هست که به نوعی با تجدید ارتباط دارد. کار بعدی‌ای که در دست دارم و امیدوارم فرصتی دست دهد که به پایانش برسم با همین موضوع مرتبط است. می‌خواهم در این کتاب، فارغ از هرگونه ارزش داور و بی‌آنکه بخواهم جانب عرفان یا علم را بگیرم، نشان دهم که چگونه با پدیدآمدن علم جدید، تمام ساختارهای سنتی و عرفانی فروشکست؛ از زمان گالیله و دکارت که روابط دنیا ریاضی شد و ریاضیات از آن پس نقشی محوری بازی کرد. در همین ارتباط کتابی دیگر آن را نمی‌شناسد، کم شده است.»

## نگاهی به فیلم کوتاه «چله‌نشین»: به کارگردانی امید میرزایی، فیلم‌ساز کرمانی

# یک مرثیه شاعرانه به زبان تصویر



سوغ و اعمال سوگوارانه همواره یکی از مضامین غریب شاعرانه‌ای بوده که کارگردان‌ها آن را دستمایه‌ی خود در آثار سینمایی‌شان قرار داده‌اند و از آن جا که سوگ و سوگواری، بیش از آنکه آیین و مراسمی جمعی باشد، یک آیین و مراسم شخصی و فردی، با هزار و یک دستورالعمل خودنوشتی متعارف و نامتعارف است، می‌توان آن را یکی از سراسرترین راهروها برای ورود به ذهن و ادبیات سازنده‌ی فیلم‌سازان کرد که «تئو آنجلوپولوس» با فیلم «علفزار گریان» خود در صدر نمونه کارگردانی است که این مضمون را با جلال و جمال عظیمی به تصویر کشیده است.

امید میرزایی، کارگردان جوان کرمانی در فیلم کوتاه خود، «چله‌نشین»، از ایام معنوی چله‌نشینی، برای به‌سوگ‌نشستن مردی در غم از دست دادن معشوقش بهره برده و به جرأت می‌توان گفت، آن‌چنان متعصبانه و حاژ این سوز را پرورده و پرداخته که با فراست می‌توان دریافت انتخاب چنین سوزی سنگینی برای کارگردان در عین این‌که کار راحتی نبوده اما با این‌حال، به‌سادگی از عهده‌ی آن برآمده است، چرا که کارگردان با دخالت دادن یکی از دغدغه‌ها و تجربیات شخصی خود در فیلم، توانسته به‌راحتی نوع پرداخت این سوز را از سطح خارج کرده و به آن عمق و قوتی

## برای سلامتی داریوش شایگان دعا کنیم؛ زنده بمان تا تفکر نفس بکشد

# زنده بمان تا تفکر نفس بکشد

رضا شمس - داریوش شایگان که حوالی ساعت ۱۶ روز پنجشنبه ۵ بهمن در اتاق کارش در منزل، دچار سکنه مغزی شد. کماکان تحت مراقبت‌های ویژه پزشکی قرار دارد. او اکنون چند روز است که در یکی از بیمارستان‌های تهران بستری است و درحالیکه شرایط چندان مناسب و رضایت‌بخش ندارد، اما پزشکان معالج در پی احیای وضعیت او هستند.

برای او که از نسل متفکران آبرومند است، دعا می‌کنیم و امیدواریم او زنده بماند تا پیرامون ما از متفکر خالی‌تر نشود و تفکر نفس بکشد. با این آرزو بخش کوتاهی از آخرین مصاحبه‌ی مفصل داریوش شایگان با احمد غلامی که چند روز قبل در روزنامه شرق به چاپ رسید با هم مرور می‌کنیم.

شایگان در آنجا درباره‌ی زمان می‌گوید: «رسالتی در زمان هست که به نوعی با تجدید ارتباط دارد. کار بعدی‌ای که در دست دارم و امیدوارم فرصتی دست دهد که به پایانش برسم با همین موضوع مرتبط است. می‌خواهم در این کتاب، فارغ از هرگونه ارزش داور و بی‌آنکه بخواهم جانب عرفان یا علم را بگیرم، نشان دهم که چگونه با پدیدآمدن علم جدید، تمام ساختارهای سنتی و عرفانی فروشکست؛ از زمان گالیله و دکارت که روابط دنیا ریاضی شد و ریاضیات از آن پس نقشی محوری بازی کرد. در همین ارتباط کتابی دیگر آن را نمی‌شناسد، کم شده است.»

## برای سلامتی داریوش شایگان دعا کنیم؛ زنده بمان تا تفکر نفس بکشد

رضا شمس - داریوش شایگان که حوالی ساعت ۱۶ روز پنجشنبه ۵ بهمن در اتاق کارش در منزل، دچار سکنه مغزی شد. کماکان تحت مراقبت‌های ویژه پزشکی قرار دارد. او اکنون چند روز است که در یکی از بیمارستان‌های تهران بستری است و درحالیکه شرایط چندان مناسب و رضایت‌بخش ندارد، اما پزشکان معالج در پی احیای وضعیت او هستند.

برای او که از نسل متفکران آبرومند است، دعا می‌کنیم و امیدواریم او زنده بماند تا پیرامون ما از متفکر خالی‌تر نشود و تفکر نفس بکشد. با این آرزو بخش کوتاهی از آخرین مصاحبه‌ی مفصل داریوش شایگان با احمد غلامی که چند روز قبل در روزنامه شرق به چاپ رسید با هم مرور می‌کنیم.

شایگان در آنجا درباره‌ی زمان می‌گوید: «رسالتی در زمان هست که به نوعی با تجدید ارتباط دارد. کار بعدی‌ای که در دست دارم و امیدوارم فرصتی دست دهد که به پایانش برسم با همین موضوع مرتبط است. می‌خواهم در این کتاب، فارغ از هرگونه ارزش داور و بی‌آنکه بخواهم جانب عرفان یا علم را بگیرم، نشان دهم که چگونه با پدیدآمدن علم جدید، تمام ساختارهای سنتی و عرفانی فروشکست؛ از زمان گالیله و دکارت که روابط دنیا ریاضی شد و ریاضیات از آن پس نقشی محوری بازی کرد. در همین ارتباط کتابی دیگر آن را نمی‌شناسد، کم شده است.»